

## بحران یمن: جدال ژئوپلیتیکی محور محافظه کاری با محور مقاومت اسلامی

سید شمس الدین صادقی<sup>۱</sup> کامران لطفی<sup>۲\*</sup>

تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۱۱/۱۲ تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۲/۲۵

### چکیده

از دستاوردهای مهم امنیتی انقلاب اسلامی ایران در منطقه خاورمیانه، تقویت محور مقاومت اسلامی و بخصوص تحکیم پیوند شیعیان در منطقه خاورمیانه است. قدرت گیری شیعیان در عراق، رشد حزب الله در لبنان و گسترش مبارزات شیعیان بحرین، در پیوند با ایران سبب نگرانی امنیتی پادشاهی سعودی شده است؛ چرا که بخش عمده‌ای از جمعیت مناطق شرقی عربستان که عمده‌ترین ذخایر نفتی این کشور در آنجا قرار دارد را شیعیان تشکیل داده‌اند که عربستان در برابر ایدئولوژی جمهوری اسلامی ایران نفوذ پذیر و آسیب پذیر ساخته است. فارغ از این چشم انداز منطقه‌ای این مقاله بر کشمکش ایران و عربستان در حوزه یمن متمرکز است. در این راستا پرسش این مقاله این است که برجسته‌ترین هدف عربستان سعودی از حمله نظامی به یمن چیست؟ در پاسخ این فرضیه مطرح است که عربستان سعودی با هدف موازنه سازی در مناسبات قدرت منطقه‌ای و نیز تضعیف محور مقاومت، یمن را مورد تهاجم نظامی قرار داده است.

**واژگان کلیدی:** موازنه قوا، محور مقاومت اسلامی، محور محافظه کاری، عربستان سعودی، یمن

۱- استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه رازی کرمانشاه

۲- کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه رازی کرمانشاه

\*نویسنده مسئول klotfei@yahoo.com

منطقه خاورمیانه در طول دوران جنگ سرد، همواره شاهد تحولات و دگرگونی‌هایی بوده که امنیت و سیاست در سطح بین‌المللی را به شدت متأثر کرده است. در دوره پس از جنگ سرد نیز تحولات مهمی در این منطقه رخ داده که بر ساختار قدرت و امنیت بین‌المللی تأثیری جدی داشته است. از جمله این تحولات، حمله نظامی عربستان سعودی و متحدان این کشور به یمن است. مسئله این پژوهش بررسی علل این تهاجم نظامی و نیز مشخصه‌هایی از کشور یمن است که تغییر در ساختار قدرت و هویت آن باعث تحول در ژئوپلیتیک منطقه و رویکردهای بازیگران خاورمیانه‌ای از جمله ایران و عربستان شده است. در این بین، بحران در ساختار سیاسی عربستان سعودی از یکسو و تقویت محور مقاومت با مرکزیت جمهوری اسلامی ایران از سوی دیگر، فضای ملتهب و پرتنش را در روابط مقامات ریاض با تهران و دیگر همسایگان و از جمله یمن ایجاد نموده است بعلاوه اینکه با رخداد انقلاب اسلامی ایران و پررنگ‌تر شدن هویت شیعی نیز، زمینه برای تقابل بیشتر و اصطکاک قدرت میان ایران و عربستان، بیش از پیش فراهم شد. در عین حال پیوستگی‌های ژئوپلیتیک و رقابت در منطقه بر پایه کسب قدرت و هژمونی نیز بر رویارویی این دو کشور افزوده است. لازم به ذکر است که ایران و عربستان دو قدرت تاثیرگذار جهان اسلام در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس هستند و هرکدام برای خود نقشی برتر در تحولات منطقه‌ای قائل هستند. با توجه به این مهم، پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که عربستان سعودی از حمله به یمن چه اهدافی را در منطقه تعقیب می‌نماید؟ فرضیه پژوهش: عربستان سعودی با هدف موازنه سازی در مناسبات قدرت منطقه‌ای و تضعیف محور مقاومت، یمن را مورد تهاجم نظامی قرار داده است. متغیرها: الف) مستقل: موازنه‌سازی در مناسبات قدرت منطقه‌ای و تضعیف محور مقاومت. ب) وابسته: حمله عربستان سعودی به یمن. در این تحقیق، از روش "تبیین علی"، بهره گرفته شده است؛ چراکه می‌خواهیم علت حمله عربستان سعودی به یمن را مورد

بررسی قرار دهیم. اما در رابطه با سوابق و ادبیات تحقیق نیز می‌توان به آثار ذیل اشاره نمود:

۱. اصغر جعفری ولدانی در پژوهشی با عنوان: «عربستان و رؤیای تسلط بر یمن»، این مسئله را مطرح نموده است که عربستان سعودی طرح تسلط بر استان حضرموت یمن به علت دسترسی آن به دریاها و آزاد و طرح تجزیه یمن به علت مجاورت آن با تنگه باب المندب را دنبال نموده است؛ چرا که دولت یمن یک دولت درمانده است و این در واقع آرزوی دیرینه عربستان بوده است (جعفری ولدانی: ۱۳۸۸).

۲. مجتبی عطارزاده در پژوهشی با عنوان: «یمن و چالش با عربستان؛ اعمال حاکمیت ملی، ابراز هویت مستقل»، معتقد است که ریشه بحران میان دو کشور بیش از هر چیزی ناشی از اموری نظیر تلاش دولت‌ها جهت ابراز هویت، استقلال ملی و حفظ موقعیت برتر خود در نظام بین‌الملل است (عطارزاده: ۱۳۸۰).

۳. علی طاهایی در پژوهشی با عنوان: «نقشه سعودی‌ها برای یمن»، معتقد است که عربستان سعودی بروز هرگونه نشانه‌ای از تشکیل یک جمهوری در کنار مرزهایش را خلاف منافع ملی خود می‌داند؛ چرا که این امر می‌تواند تأثیرات زیادی بر مردم عربستان جهت مطالبه کردن حقوق و آزادی‌شان داشته باشد. از این رو انتظار می‌رود که سعودی‌ها پس از پایان درگیری‌های شمال یمن به دنبال تجزیه سرزمینی یا قومی این کشور برآیند (طاهایی: ۱۳۸۸).

۴. اصغر جعفری ولدانی در پژوهشی با عنوان: «عربستان؛ نگاه به یمن»، به بررسی مسئله ریشه‌های تاریخی ادعاهای ارضی و اختلافات مرزی دو کشور پرداخته است. آنچه که به عنوان نتیجه این پژوهش مطرح شده است آن است که سعودی‌ها نمی‌توانند رهبران یمن را مجبور به پذیرش ادعاهای ارضی خود نمایند و مذاکرات سیاسی بهترین راه حل جهت حل و فصل اختلافات دو کشور است (جعفری ولدانی: ۱۳۷۲). لازم به ذکر است که هدف از انجام این پژوهش دستیابی به شناخت صحیحی از مجموعه عواملی است که سبب گردیده است عربستان سعودی

با حمله به یمن محور مقاومت اسلامی را تضعیف نماید، تا از قبل این مسئله، مشکلات داخلی خود را توجیه نماید.

## ۲. چارچوب نظری

متناسب با موضوع تحقیق، چارچوب نظری این پژوهش برگرفته از نظریه موازنه قوا می‌باشد. از منظر تبارشناسی، ریشه "نظریه موازنه قوا"، به آرای متفکرین مکتب رئالیسم کلاسیک یعنی افرادی نظیر توماس هابز، هانس مورگنتا و کنت والتز در دوران جدید باز می‌گردد. به زعم متفکرین نوواقع‌گرا، دولت‌ها همواره به دنبال رقابت بر سر دستیابی به قدرت بیشتر در یک سیستم جهانی آنارشیک هستند. از این رو در مطالعات سیستمیک، نظریه-پردازان این حوزه به دنبال تحلیل دو مقوله توزیع قدرت و شناسایی منابع آن در عرصه روابط بین‌الملل هستند (Devotta and Kocharyan, 2005:27-28). ارنست بی. هاس برای اصطلاح توازن قدرت دست‌کم هشت معنای متمایز مطرح کرده است: ۱. هرگونه توزیع قدرت ۲. نوعی فرآیند تعادل یا متوازن سازی ۳. استیلا یا طلب استیلا ۴. ثبات و صلح در حالت اتفاق قدرت‌ها ۵. بی‌ثباتی و جنگ ۶. سیاست مبتنی بر قدرت به معنی اعم ۷. نوعی قانون جهان شمول تاریخی ۸. نوعی نظام و راهنما برای سیاست‌گزاران. توازن قدرت به عنوان یک وضعیت یا نوعی شرایط و به منزله گرایش جهان شمول یا قانون رفتار دولت‌ها به عنوان راهنمای سیاست‌مداران و به عنوان نوعی شیوه حفظ نظام که خاص برخی از انواع نظام بین‌المللی است تفسیر می‌شود (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۴: ۶۶). نظریه موازنه قوا عمدتاً صورت‌بندی اتحادها را میان تعدادی از بازیگران در صحنه روابط بین‌الملل جهت مقاومت در برابر تهدیدات سایر دولت‌ها و ائتلاف‌ها و نیز وضعیت دولت‌هایی که نسبت به توزیع قدرت که غالباً با دو مؤلفه ناامنی و بی‌اعتمادی در فضای آنارشیک نظام بین‌الملل همراه است را تحلیل و توصیف می‌کند (Walt, 1985:6; Tziampiris, 2015:82). قابل ذکر است که تأکید عمده نظریه موازنه بر بهره‌گیری از قدرت نظامی و قابلیت‌های ناشی از آن است (Ross, 2006:185).

نظریه موازنه قوا بر این ایده تأکید دارد که منابع قدرت نظامی و حتی اقتصادی به طور نسبی می‌تواند در تعیین جایگاه بازیگر در میان قدرت‌های بزرگ در عرصه نظام بین‌الملل نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشد. هدف اصلی این نظریه آن است که تضمینی را ایجاد کند که توزیع قدرت در نظام بین‌الملل به سلطه یک دولت واحد نیانجامد (Naseer and Amin, 2011:3). دیگر هدف نظریه موازنه قوا، ارائه مدلی از ائتلاف میان دولت‌ها جهت تجمیع توانمندی‌های آن است که از قبل این مسئله، تهدیدات، توسعه طلبی قدرت و نیز معضلات امنیتی برای سایر بازیگران کاهش یابد (Hawang, 2003:96). سومین هدف نظریه مذکور آن است که بکارگیری این نظریه به استقلال دولت‌ها و ایجاد مساوات میان آن‌ها منجر شود (Kingsbury, 2002:416). دستیابی به این اهداف می‌تواند به وسیله دو ابزار محقق شود: نخست، تلاش‌های داخلی از جمله افزایش توانایی اقتصادی، توان نظامی و اتخاذ راهبردهای هوشمندانه؛ دوم، تلاش‌های معطوف به خارج، مانند گسترش و تقویت اتحادهای خودی و یا تضعیف اتحادهای مخالف (Kang, 2007:10). بهره‌گیری از این ابزارها در جدال قدرت میان دولت‌ها جهت نیل به موازنه از شش طریق می‌تواند اعمال شوند که عبارتند از: ۱. بهره‌گیری از تسلیحات نظامی ۲. تصرف اراضی به عنوان جبران قدرت ۳. ایجاد مناطق حائل ۴. مداخله در امور داخلی دیگر کشورها ۵. ایجاد تفرقه میان متحدین و غلبه بر آنان ۶. موازنه خودکار و نیروی موازنه دهنده (سیف زاده، ۱۳۸۵: ۵۷-۵۸).

موازنه قوا در سیستم بین‌الملل دارای مفروض‌های مشخصی است از جمله: ۱. جهان بر اساس بازی حاصل جمع جبری صفر بنیان نهاده شده است ۲. میزان منابع در سیستم بین‌الملل ثابت، قابل تقسیم و قابل انتقال است ۳. ائتلاف‌های مختلفی برای توزیع منابع صورت می‌گیرد. ۴. در صورتی که تمام منابع یک کشور در نتیجه بازتوزیع پیشنهادی از بین برود آن کشور نابود می‌شود. ۵. اطلاعات کامل در مورد قواعد بازی و اولویت‌ها و ترجیحات تمامی کشورها وجود دارد. درعین حال موازنه قوای منطقه‌ای، محل تلاقی دو نوع نظم سیستمی است: از یک سو سیستم کنترل نظم

جهانی و از سوی دیگر کنترل نظم منطقه‌ای که امکان تلاقی آن‌ها همواره وجود دارد (قاسمی، ۱۳۹۰: ۴۹۳-۴۹۲). به همین جهت از سال ۱۹۹۰ به بعد دولت‌ها همواره درصدد هستند تا خودشان ابتکار عمل در ایجاد و حفظ موازنه قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای را از طریق شکل بخشیدن به نظامی هژمونیک که به وسیله جهانی شدن سامان یافته است را به دست گیرند (Yilmaz, 2010, 192).

با توجه به مطالب یادشده، دلایل ترجیح چارچوب نظری موازنه قوا برای این پژوهش آن است که خاورمیانه پس از جنگ سرد، یک سیستم آنارشیک منطقه‌ای است که غالباً بر اساس قواعد واقع‌گرایانه سیاست قدرت قابل تحلیل است. سرشت نهفته این سیستم منطقه‌ای موجب شده تا دگرگونی در رفتار بازیگران بر امنیت و منافع سایر اعضای منطقه خاورمیانه اثرگذار باشد. عربستان سعودی و ایران از زمان خروج انگلستان از خلیج فارس در دهه ۱۹۷۰، دو بازیگر اصلی منطقه‌ای در خلیج فارس و خاورمیانه بوده‌اند. این دو بازیگر در کنار عراق سه قدرت منطقه‌ای محسوب می‌شوند که نوع رویکرد و تعامل‌های میان آنها در منطقه و همچنین روابط آنها با قدرت‌های فرامنطقه‌ای در شکل‌دهی به ترتیبات و شرایط سیاسی و امنیتی منطقه از عوامل عمده تلقی می‌شود. عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران همواره به عنوان دو رقیب در منطقه خلیج فارس مطرح هستند. حمله آمریکا به عراق و تغییر رژیم در این کشور و شکل‌گیری روابط نزدیک بین ایران و عراق، ارتقای جایگاه شیعیان و نقش‌آفرینی آنان، این برداشت را در اذهان رهبران سعودی ایجاد کرده است که قدرت و نفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران و محور مقاومت افزایش یافته و توازن قدرت سنتی منطقه‌ای در حال دگرگونی است. سعودی‌ها نقش‌آفرینی ایران را در تقویت محور مقاومت به عنوان مداخله جمهوری اسلامی ایران در حوزه خاورمیانه عربی تلقی نموده و آن را در جهت کاهش نفوذ و نقش منطقه‌ای خود ارزیابی می‌کنند. با توجه به تحولات و موج جدید بیداری اسلامی، مقامات سعودی تلاش می‌کنند تا جهت‌رهایی از بحران‌های درهم تنیده در ساختارسیاسی این کشور، سیاست‌های خود را در سطح منطقه‌ای در راستای

موازنه‌سازی در برابر جمهوری اسلامی ایران و گسترش نفوذ به صورت متقابل ساماندهی نماید. بر این اساس دولت سعودی به خصوص در حوزه تحولات یمن تلاش می‌نماید تا نفوذ خود را از طریق همکاری با دیگر بازیگران فرامنطقه‌ای گسترش داده و در مقابل محور مقاومت موازنه سازی نماید؛ امری که در این پژوهش به آن خواهیم پرداخت.

### ۳. بحران‌های درهم‌تنیده ساختار سیاسی عربستان سعودی

عربستان سعودی دارای رژیم سلطنتی است که قدرت کامل را در اختیار شاه قرار می‌دهد. حکومت این کشور در واقع یک نوع حکومت پادشاهی و قبیله‌ای است. به عبارت بهتر شخص پادشاه از وفاداری قبایل گوناگونی برخوردار است و رؤسای قبایل نیز همواره از دستورهای وی اطاعت می‌کنند. حکومت در این کشور وراثتی است که براساس سنت به پسر ارشد ملک عبدالعزیز از خاندان آل سعود تعلق دارد و فقط فرزندان ذکور ابن سعود می‌توانند به سلطنت برسند. حکومت در این کشور، نه همانند دیگر حکومت‌های پادشاهی منطقه، بلکه براساس انتقال قدرت از برادر به برادر استوار است. پادشاه نماینده اراده خداوند در قلمرو سیاسی است و هر قدرتی از او ناشی می‌شود. بر اساس طبقه‌بندی نظام‌های سیاسی، حکومت عربستان از نوع محافظه کار است؛ یعنی در آن پادشاه هم سلطنت و هم حکومت می‌کند. در این نظام مشروعیت حکومت به حقوق الهی پادشاه بر می‌گردد. حکومت سعودی از نظر پیچیدگی ساختار سیاسی بسیار محدود و در ردیف نظام‌های اقتداگر است. در عربستان سعودی شاه هسته مرکزی قدرت را تشکیل می‌دهد و علاوه بر قدرت پادشاهی، نخست‌وزیری و ریاست قوه مجریه را هم تعهد می‌کند. به موجب اصل چهل و چهار قانون اساسی این کشور، مرجع تمامی قوای سه گانه شاه است و تمامی عزل و نصب‌ها به دستور او انجام می‌شود (قادری کنگاوری و کریمی پور، ۱۳۹۱: ۱۶۵-۱۶۴).

با فوت ملک عبدالله، نظام سیاسی این کشور دستخوش تغییراتی گردید به نحوی که صورت بندی حکومت جدید، نظام سیاسی عربستان را با بحران‌هایی همچون: ۱.

بحران جانشینی ۲. بحران ایدئولوژیکی ۳. بحران سیستمی ۴. بحران هنجاری و هویتی ۵. بحران رادیکالیسم و ۶. بحران محرومیت‌های اجتماعی رو به رو ساخته است؛ امری که در ذیل بیشتر به آن خواهیم پرداخت.

### ۱-۳. بحران جانشینی

سلمان بن عبدالعزیز پس از قرار گرفتن در منصب پادشاهی با صدور احکام حکومتی جدید، دست به تغییرات گسترده‌ای در ترکیب قوای حاکم این کشور زد تا آنجا که بسیاری از تحلیل‌گران سیاسی از آن با عنوان " کودتا علیه مهره چینی‌های عبدالله بن عبدالعزیز " پادشاه سابق عربستان سعودی یاد می‌نمایند. با این تصمیم شاه جدید، وصایای ملک عبدالله به صورت کامل کنار گذاشته شد و به این ترتیب تمامی وابستگان شاه قبلی نیز از قدرت خلع شدند (خبرگزاری فارس: ۲۲ تیرماه ۱۳۹۴). این تغییرات اساسی جدید که در پیکره رژیم آل سعود بوجود آمد در حقیقت نشانه‌ای از اختلاف و دو دستگی در خاندان سعودی است. در واقع تمام این تغییرات فرآیند شتابزده‌ای است که وزیر دفاع جوان عربستان "محمد بن سلمان" مرتکب شده است. در ماه‌های اخیر هم به علت بیماری سعود الفیصل، وی نتوانست انسجامی در ساختار سیاسی و توسعه نفوذ سیاسی این کشور ایجاد نماید؛ به همین دلیل پادشاه ضمن انتقاد شدید از بی‌تحریکی وی، "عادل الجبیر" که سفیر عربستان در واشنگتن بود را به عنوان وزیر امور خارجه جدید منصوب نمود تا شاید بتواند تحریکی در این عرصه ایجاد نماید. الجبیر یکی از مهره‌های افراطی هیئت حاکمه آل سعود است و این نخستین بار است که فردی خارج از خاندان آل سعود در صدر وزارت خارجه منصوب می‌شود (خبرگزاری تسنیم: ۹ اردیبهشت ۱۳۹۴). تغییرات ایجاد شده در نظام سیاسی جدید عربستان به همراه تحولات ناشی از بیداری اسلامی در کشورهای عربی منطقه سبب گردیده که موجی از دگرگونی در درون این کشور شکل گیرد، امری که عربستان را با چالش‌های دیگری روبه رو ساخته است.



### ۳-۲. بحران ایدئولوژیکی

انسداد سیاسی حاکم بر جامعه عربستان سعودی و نیز عدم حضور مردم این کشور در عرصه مسائل سیاسی- اجتماعی به همراه تحولات سال ۲۰۱۱ در منطقه خاورمیانه باعث گردید تا جرأت و جسارت شهروندان عربستانی جهت اعتراض به سیاست و حکومت در این کشور افزایش یابد. خواسته مردم در این تظاهرات و قیامها، آزادی زندانیان سیاسی اهل سنت و شیعه، اعطای آزادی‌های سیاسی و مدنی، احترام به حقوق بشر، احترام به عزت و کرامت انسانی و نیز پیگرد قضایی عاملان کشتارها در این کشور بوده است. مشروعیت متکی بر اعتبار دینی رژیم آل سعود سبب گردیده که حفظ رضایت و توافق کانون‌های مذهبی در این کشور به واسطه اقدامات و سیاست‌های دوگانه حکومت با مشکل جدی مواجه شود. به عبارت بهتر، اسلام و مشروعیت دینی توجیهی برای اقتدارگرایی این حکومت و در راستای منافع و مطامع گردانندگان و وابستگان به نظام سیاسی این کشور است. نتیجه چنین وضعیتی مورد سؤال قرار گرفتن مبانی مشروعیت نظام سیاسی عربستان است (رضوانی فر، ۱۳۹۲: ۱۴۷-۱۴۱).

رهبران عربستان سعودی با توسل به آیین مذهبی، یک توجیه ایدئولوژیکی جهت بقای حکومت‌شان فراهم کرده‌اند. این توجیه ایدئولوژیکی به عنوان منبع اصلی مشروعیت و ادعایشان نسبت به قدرت به کار می‌رود و علت اصلی تداوم حاکمیت‌شان نیز همین اندیشه مذهبی است (عطایی و منصور، ۱۳۹۱: ۱۳۶). با گذشت زمان، ایدئولوژی وهابیسم به طور فزاینده‌ای با چالش ناکارآمدی در عربستان سعودی مواجه شده است. همچنین انقلاب اسلامی ایران با طرح اسلام سیاسی به عنوان یک چارچوب مدرن برای نظام حکومتی در مقام مقابله با ایده وهابیت و الگوی آل سعود قرار دارد. این مسئله سبب گردیده تا موجی از اعتراضات مردمی برای ایجاد تغییر در این نظام به مبارزه با رژیم سعودی برخاسته (رضوانی فر، ۱۳۹۲: ۱۵۹-۱۵۸) و مشروعیت ایدئولوژیکی اندیشه‌های وهابیت به چالش کشیده شود؛ چراکه دولت سعودی مشروعیت خود را تاکنون از طریق ابزارهای مختلفی

نظیر قبیله‌گرایی، ایدئولوژی اسلام، گسترش دیوان سالاری دولتی و تلاش برای برقراری یک نظام رفاهی از طریق کمک‌های گوناگون توجیه کرده بود. علاوه بر این، وجود یک حکومت مذهبی مبتنی بر اندیشه وهابیت و همچنین سستی بودن پایه‌های اقتدار در دنیای متحول و جهانی شده، مشروعیت نظام سیاسی عربستان را با چالشی اساسی مواجه ساخته است (رضوانی فر، ۱۳۹۲: ۱۵۹-۱۵۸)؛ چرا که اگر توده مردم به مشروعیت سیاسی رژیم ایمان نداشته باشند و رژیم در گرداب جنگ داخلی گرفتار افتد، توانایی نظامی آن به تحلیل خواهد رفت و دشمنان خارجی با سوء استفاده از جنگ داخلی، از دشمنان داخلی رژیم برای بی‌ثبات‌سازی آن بهره گرفته و یا به طور مستقیم در آن کشور دست به مداخله می‌زنند (نصری، ۱۳۸۹: ۴۵).

### ۳-۳. بحران سیستمی

ملک عبدالله، پادشاه کهنسال عربستان، تلاش زیادی نمود تا با اجرای سیاست رفاهی در بدنه اجتماع و جلب رضایت برخی از برادران خود، مانع از تشدید بحران‌های ساختاری در این کشور شود؛ اما این سیاست نتوانست از وقوع بحران سیستمی در عربستان جلوگیری کند. نارضایتی و اعتراض به فساد اقتصادی و تبعیض قومیتی خاندان حاکم در عربستان که در بخش‌های شرقی این کشور آغاز شده و هر روز در حال افزایش است. از سوی دیگر، بحران عقلانیت در حوزه اداری و سیاسی عربستان نیز در قالب بحران توزیع قدرت در میان خاندان آل سعود خود را نشان داده است. این بحران، بیش از آنکه نشأت گرفته از تمایلات و خواست‌های درونی مردم عربستان باشد، برگرفته از جنگ قدرت در درون خاندان حاکم این کشور است. از سوی دیگر انتقال قدرت از برادر به برادر در این سیستم حکومتی به وضوح ناکارآمدی خود را نشان داده است. فرزندان عبدالعزیز، بنیانگذار عربستان سعودی برای کسب قدرت با یکدیگر و به ویژه با ملک عبدالله پادشاه، چالش آشکار پیدا کرده‌اند. اعتراض‌ها در درون خاندان آل سعود به ملک عبدالله افزایش یافته و این اعتراض‌ها در راستای تغییرات اساسی در ساختار سیاسی عربستان است. از این رو بسیار محتمل خواهد بود که در آینده، عربستان همچنان شاهد تغییر ولیعهد و شاه

باشد. این مسأله می‌تواند همزمان با گسترش اعتراض‌های مردمی، بسترساز بی‌ثباتی‌های سیاسی بیشتر در عربستان گردد. از آنجایی که بیش از نیمی از جمعیت جوان عربستان کمتر از ۱۸ سال سن دارند و با تحولات روز جهان در حوزه‌های مختلف آشنا هستند، تغییر پی‌درپی در صدر قدرت می‌تواند فرصت برای تشدید اعتراض‌ها به ویژه در حوزه‌های حقوق بشری را فراهم سازد (دیپلماسی ایرانی: ۹ تیر ۱۳۹۱).

### ۳-۴. بحران هویتی

بحران‌های هویتی، مشروعیت و انگیزش یکی از خطرناکترین بحران‌ها است؛ چراکه بحران‌هایی در حوزه‌های هنجاری محسوب می‌شوند. یکی از مهمترین مشکلاتی که در جریان بیداری اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا آشکار شد، بحران مشروعیت برای پادشاهان و دیکتاتورهای عربی بود. این بحران در عربستان با مرگ نایف بن عبدالعزیز آشکارا خود را نشان داد. امروزه آل سعود برای بازسازی مشروعیت نظام سیاسی خود با چالش‌های اساسی مواجه هستند. ترکیب بحران مشروعیت و بحران انگیزش در عربستان به گونه‌ای است که زمینه‌های بازگشت مشروعیت را با مشکل مواجه و آل سعود را با بحران هنجاری روبرو ساخته است. در گذشته ارزش‌های مبتنی بر سنت و تأمین رفاه برای ایجاد انگیزه وفاداری و اطاعت از حکومت کارساز بودند، اما در جامعه مدرن امروزی، رشد آموزش و جهانشمولی قواعد حقوق بشر موجب شده تا این عوامل کارآیی چندانی برای ایجاد انگیزه وفاداری و اطاعت نداشته باشند. این موضوع در جامعه عربستان به ویژه در زمینه‌های هنجاری و حقوق بشری بخصوص حقوق زنان دیده می‌شود. فتاوی روحانیون افراطی و هابی عربستانی کارکرد خود را از دست داده و ارزش‌ها و هنجارهای مورد نظر آل سعود در نزد جوانان به ویژه زنان عربستان رنگ باخته است. فعالان سیاسی و حقوقی عربستان سعودی نیز به وضعیت وخیم حقوق بشر در این کشور و بی‌توجهی آل سعود در این عرصه معترض هستند. حکومت آل سعود توانایی برای ایجاد وفاداری و اطاعت مردم را از دست داده است و تنها تلاش می‌کند تا با مؤلفه‌های مالی این وفاداری را

بحران نماید. اقدامی که نه تنها اثربخش نبوده، بلکه فساد اقتصادی خاندان آل سعود را آشکارتر کرده است (دیپلماسی ایرانی: ۹ تیر ۱۳۹۱).

### ۳-۵. بحران رادیکالیسم

یکی دیگر از چالش‌های اساسی که می‌توان آن را به وضوح در ساختار سیاسی عربستان سعودی مشاهده نمود، مسئله تحرک جدید جریان‌های اسلامی رادیکال و بنیادگرا است. هرچند تشدید فعالیت‌های بنیادگرایی در این کشور از سال ۱۹۶۴ آغاز شد و سازمان‌هایی نیز جهت توسعه این فعالیت‌ها تأسیس گردیدند، اما این سازمان‌ها جهت نیل به اهداف‌شان تلاش نمودند تا شاخه‌های محلی از این سازمان را برای گسترش اقدامات سیاسی- مذهبی تأسیس نمایند (Hegghamer and Lacroix, 2007:105). در همین ارتباط، عربستان سعودی یکی از مهم‌ترین دولت‌های هویتی منطقه خاورمیانه است که ایدئولوژی بنیادگرایی و وهابیت نقش بسزایی در فرآیند تشکیل و تداوم حیات سیاسی آن دارد و در حال حاضر نیز مهم‌ترین منبع مشروعیت مذهبی رژیم آن کشور است. مذهب، مهم‌ترین عامل اثرگذار داخلی در تشکیل و تداوم حیات سیاسی دولت سعودی بوده و هویتی ممتاز و متمایز به این کشور بخشیده است که می‌توان به مؤلفه‌هایی نظیر اماکن مذهبی همچون مکه، مدینه، وهابیت و سلفی‌گری اشاره نمود. عربستان بر اساس مؤلفه‌های مذکور دارای یک هویت برساخته ایدئولوژیکی است که در مشروعیت بخشی به حکومت حاکم این کشور نقشی اساسی ایفا می‌نماید. امروزه رشد بنیادگرایی در این کشور باعث شده که دولت سعودی با چالش تشدید ظهور و بروز جریان‌ات افراطی مواجه شود تا آنجا که کنترل این جریان‌ها برای حکومت سعودی به چالشی اساسی تبدیل شده است (کوهکن و نزاکتی، ۲۱۸-۱۳۹۳:۲۱۹).

### ۳-۶. بحران محرومیت اقلیت‌های مذهبی

مسئله مهم دیگری که می‌توان از آن به عنوان یک عامل چالش‌ساز برای حکومت عربستان سعودی یاد نمود، محرومیت‌های سیاسی و اجتماعی شیعیان در این کشور است. شیعیان عربستان از شرایط بسیار نامناسب و بحرانی در فعالیت‌های اقتصادی

رنج می‌برند. آن‌ها در مقایسه با سنی‌ها از شانس بسیار کمتری در کسب منزلت‌های اجتماعی و موقعیت‌های اقتصادی برخوردار هستند و از منابع درآمدی ارزشمندی که در استان احساء وجود دارد، بی‌بهره مانده‌اند. این تبعیض تا بدانجاست که می‌توان شهرهای شیعی مهم احساء مانند "حفوف و قطیف" را در مقایسه با شهرهای همجوار مانند "دمام، جیل و خبار" که آن‌ها هم از اکتشاف نفتی بی‌بهره نبوده‌اند، بسیار عقب مانده‌تر مشاهده نمود. شیعیان معتقدند که تقسیم ناعادلانه بودجه کشور به شکل تبعیض آمیزی آن‌ها را در مضیقه قرار داده و از حقوق ابتدایی خود مانند بهره‌گیری از بیمارستان‌ها، مدارس، دانشگاه و دیگر خدمات رفاه اجتماعی محروم ساخته است (گلدبرگ و رفیعی، ۱۳۸۹: ۴۵۸).

مجموعه دلایل یادشده یعنی چالش‌های پیش آمده نظیر چالش مشروعیت و جان‌سپینی در حکومت جدید، ناکارآمدی ایدئولوژی وهابیسیم در توجیه مبانی مشروعیت رژیم آل سعود و نیز محرومیت اکثریت شیعیان این کشور از حداقل حقوق قانونی خود به همراه سایر بحران‌ها و تغییرات گسترده در ساختار سیاسی پس از مرگ ملک عبدالله، سبب گردیده است تا این کشور جهت خروج از بحران‌هایی که حکومت این کشور را با بن بست سیاسی مواجه ساخته است، اقدام‌هایی را جهت انحراف افکار عمومی در دستور کار قرار دهد. یکی از مهمترین آن، تلاش برای برهم‌زدن معادلات قدرت در منطقه، یعنی تهاجم نظامی به یمن است؛ امری که در ذیل بیشتر به آن خواهیم پرداخت.

۴. جایگاه تحولات سیاسی یمن در معادلات راهبردی عربستان سعودی یمن در شمال و غرب با عربستان هم‌مرز است و درنگاه استراتژیک عربستان از جایگاه ژئوپلیتیکی برجسته‌ای برخوردار و برای ثبات سیاسی عربستان سعودی و شبه‌جزیره عرب از اهمیت امنیتی راهبردی برخوردار است (نقشه ۱) (Cordesman, 2015: 5).

جایگاه ژئوپلیتیکی یمن و نوع روابط و تعامل آن با عربستان در دهه‌های گذشته، این کشور را از نظر اثرگذاری بر امنیت ملی عربستان در سطح کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس قرار داده است. به همین دلیل در تمامی بحران‌ها و تحولات

یمن در دهه‌های گذشته، عربستان بازیگری فعال و اثرگذار بوده است (احمدیان، ۱۳۹۰:۱). از سوی دیگر اندکی پس از خیزش اعتراضات در بهار عربی در تونس و مصر در اوایل سال ۲۰۱۱، اعتراضات در یمن نیز توسط تعداد زیادی از مردم نسبت به مسائل سیاسی و اقتصادی شکل گرفت (Saif, 2015:5). پس از فراگیر شدن بحران، نگرانی‌های گسترده‌ای در بین مقامات سعودی ایجاد شد. سعودی‌ها که به تازگی بزرگ‌ترین متحد خاورمیانه‌ای خود را از دست داده بودند، با خطر دیگری در جنوب و نیز خطر تسری این دگرگونی‌ها به خاک خود و نیز بحران قیام‌های مردمی در عمان، اردن و به خصوص بحرین نیز مواجه شدند. این امر تحرک ریاض در قبال بحران یمن را به تأخیر انداخت، اما پس از غلبه بر اعتراضات داخلی و بحران بحرین، عربستان باز هم در چارچوب شورای همکاری خلیج فارس، ابتکاری برای حل و فصل بحران گسترده یمن مطرح ساخت. به نظر می‌رسید با توجه به امکان‌ناپذیر بودن بقای صالح در قدرت، سعودی‌ها درصدد پیشبرد سناریویی در یمن بودند که بر مبنای آن متحدانشان در یمن به قدرت رسیده و دگرگونی‌ها را از این طریق تا حدودی کنترل کنند.

سعودی‌ها نگران این مسئله هستند که اسلام‌گرایان رادیکال در یمن از کشورهای همسایه به عنوان جایگاهی امن جهت تأمین سلاح‌های نظامی در جنگ با عربستان استفاده کند (Stensli, 2013:2). عربستان طرفدار حامی سیاست "حفظ و بقا" نسبت به یمن بوده و حمایت‌هایی را از این دولت در مانده در یمن است تا از قبل آن منافع خود را تأمین نمایند. در مقابل، حوثی‌ها جماعتی زیدی مذهب هستند در سال ۱۹۹۰ و پس از وحدت دو یمن شمالی و جنوبی با تأسیس حزب الحق فعالیت سیاسی رسمی خود را آغاز کردند. این جنبش در برنامه عمل خود خواستار احیای تفکر زیدی و حفاظت از تفکرات مذهبی خود در مقابل اندیشه‌های سلفی، وهابیت و جلوگیری از هر گونه مداخله خارجی در امور داخلی یمن است. بی‌جهت نیست که عمر بن عبدالعزیز زمانی که در بستر مرگ بود تأکید می‌نمود که "یمن را همواره ضعیف

نگه دارید؛ چراکه وجود یک یمن قوی همیشه امنیت عربستان را تهدید می‌کند" (Salisbury, 2015:3). در راستای تأمین اهداف مذکور، ارتش عربستان سعودی در سال ۲۰۰۹، وارد خاک یمن در استان صعده شد و چند استان این کشور را درگیر جنگ نمود. عربستان جهت توجیه این اقدام خود، ادعا کرد که ارتش آن کشور برای دفاع از خود وارد خاک یمن شده است؛ امری که واکنش حوثی‌ها را در پی داشت و به درگیری نظامی آنان در مرز با عربستان منجر گردید. پس از گذشت چند دهه از اختلافات متعدد میان عربستان و یمن، این نخستین بار بود که ارتش سعودی‌ها خاک این کشور را اشغال نموده و جهت تأمین منافع و مطامع خود، این کشور را عرصه تاخت و تاز نظامی قرار دادند (جعفری ولدانی، ۱۳۸۸: ۶۰-۵۹).

همچنین عربستان سعودی در مارس ۲۰۱۵ به طور رسمی مداخله در امور داخلی یمن و تهاجم نظامی به این کشور را رسماً آغاز نمود و جنگنده‌های سعودی بارها و به طور مکرر خاک یمن را مورد بمباران هوایی قرار دادند (Popp, 2015:1) در واقع سعودی‌ها با بهانه جلوگیری از نقش‌یابی جنبش حوثی‌ها در یمن توانستند اجماعی را درون کشورهای عربی منطقه جهت حملات هوایی به این کشور ایجاد کنند (Noll and Roll, 2015:1). در این مرحله از جنگ با هزینه نمودن بیش از ۲۰ میلیارد دلار اقدام به کشتار مردم بی‌گناه نموده است؛

تا جایی که تأسیسات زیربنایی، بیمارستان‌ها، فرودگاه‌ها، مدارس، تأسیسات آبرسانی، کارخانه‌ها و خانه‌های مردم بی‌دفاع و مظلوم یمن را بمباران نموده و کشتار مردم یمن را حتی در ماه‌های حرام تعطیل نکرده است. سعودی‌ها از حمله به یمن سه هدف عمده را دنبال می‌کنند: اول) بازگشت منصوره‌ادی به قدرت. دوم) عقب نشینی نیروهای انصارالله به منطقه صعده و تسلیم پایتخت و دیگر شهرها به نیروهای هادی. سوم) خلع سلاح حوثی‌ها و تسلیم سلاح سبک و سنگین به نیروهای ارتش. بنابراین جنگ جدید عربستان سعودی علیه یمن - به ویژه ضد انصارالله - این بار با تشکیل ائتلاف محور محافظه‌کار منطقه که دربرگیرنده شورای همکاری خلیج فارس (به استثنای عمان) و همکاری مصر، اردن، مغرب، پاکستان و ترکیه است با چراغ

سبز آمریکا آغاز گردید. ریاض در این جنگ از همه امکانات نظامی خود استفاده کرده است تا آنجا که برخی از ناظران بین‌المللی از شدت عملیات و به کارگیری سلاح‌های ممنوعه بین‌المللی در این جنگ شگفت‌زده شده‌اند (رویوران، ۱۳۹۴: ۶۸-۵۹، ۶۷). آنچه که اقدامات نظامی علیه یمن را برای مقامات ریاض توجیه پذیر نموده عبارتند از:

اول) تغییرات سیاسی و اجتماعی که در ساختار سنتی و قبیله‌ای یمن در دهه‌های گذشته ایجاد شده است؛ از این‌رو عربستان سعودی با ایجاد شبکه‌ای از ارتباطات با قبایل یمن، تلاش نموده که از طریق این ساختار اجتماعی، نفوذ خود را در یمن نهادینه سازد. اما با بروز تحولات اجتماعی در یمن و تغییر وفاداری مردم این کشور از وفاداری تبعی- قبیله‌ای به وفاداری عقلانی و وحدت طلب، ائتلاف عربستان با قبایل یمن به هم خورده است (Al.Dawsavi, 2012: 10).

دوم) وجود تجمعات نیروهای جدایی خواه و وابسته به عربستان و نیز القاعده در استان عدن و ایجاد منطقه‌ای خارج از کنترل دولت مرکزی. این گروه‌ها با حمله به عدن این منطقه را تصرف کرده و "منصور هادی" را از یمن بیرون راندند. پس از این حوادث بود که مقامات ریاض احساس نمودند که وحدت ارتش و نیروهای مردمی در یمن و اصرار آن‌ها بر نفی هرگونه تقسیم کشور و وابستگی به خارج، عملاً پایانی بر نفوذ سیاسی عربستان در یمن است. به همین علت، حمله نظامی به یمن را آغاز نمودند. به عبارت بهتر عربستان سعودی با سقوط هادی احساس کرد همه راه‌های باز تولید نفوذ سیاسی‌اش در یمن از طریق غیرنظامی بسته شده‌اند و به همین علت ریاض یک بار دیگر به سمت راه حل نظامی به طور گسترده گرایش پیدا نمود.

سوم) ممانعت عربستان از قدرت‌یابی شیعیان در یمن. یکی از مهمترین گروه‌های مذهبی شیعی در یمن، "حوثی‌ها" هستند که به جنبش "انصارالله" نیز معروف می‌باشند. این گروه در سال ۲۰۰۰ یک جنبش اعتراضی محلی بودند که نسبت به تبعیضات سیاسی و اجتماعی در رابطه با شیعیان زیدیه در یمن که حدود ۴۰ درصد



جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند معترض بودند. این جنبش در بین سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۰۴، در طی ۶ جنگ با حکومت مرکزی (عبدالله صالح) به یک جنبش رادیکال و سیاسی تبدیل شدند (Popp, 2015:2). جنبش حوثی‌ها، گروهی رادیکال، ستیزه‌جو و عدالت‌خواه هستند که برای استیفای حقوق خود دست به مبارزه زده تا آنجاکه برای مقابله با مداخله عربستان در سرحدات این کشور فعالیت‌ها رادیکالی را نیز انجام داده‌اند (Day, 2010:1). امری که در پی خود تقسیم یمن بین جنبش حوثی‌ها که شمال این کشور را در اختیار دارند و ضد حوثی‌ها یعنی ائتلاف غربی‌ها و شورای همکاری‌های خلیج فارس را به دنبال داشته است. (Louise, 2015:1)

#### ۵. موازنه‌سازی محور محافظه‌کاری در برابر محور مقاومت

پیروزی انقلاب اسلامی ایران و روی کار آمدن نظام مردم‌سالاری دینی در ایران، آثار بسیاری بر رفتار سیاسی مسلمانان کشورهای منطقه خاورمیانه برجای گذاشته است. در پی این انقلاب، ایدئولوژی سیاسی و انقلابی شیعه در مقابل ایدئولوژی وهابی به رهبری عربستان سعودی قرار گرفت به نحوی که هر دو ایدئولوژی، مشروعیت یکدیگر را زیر سؤال می‌برند. در سال‌های اخیر نیز با وقوع بیداری اسلامی در منطقه خاورمیانه، انقلاب اسلامی ایران به عنوان یک الگو در این تحولات مطرح شده و در این راستا می‌توان چهار نقش را برای جمهوری اسلامی ایران تعریف نمود: ۱. الگوسازی ۲. امیدبخشی ۳. حمایت ۴. رفع موانع (رضوانی فر، ۱۳۹۲: ۱۵۹-۱۵۷).

عربستان سعودی نیز به عنوان متحد سنتی و راهبردی آمریکا در منطقه از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان یک بازیگر موازنه‌گر با هدف جلوگیری از امواج انقلاب اسلامی و نفوذ منطقه‌ای ایران، نقش مؤثری را ایفا نموده و برای خود یک قلمرو ژئوپلیتیک تعریف کرده و منافع خود را با آمریکا همسو نموده است تا بتواند در مقابل صدور انقلاب اسلامی و نیز نفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران، موازنه برقرار نموده و آنها را به چالش بکشاند. در جریان تحولات و دگرگونی‌های بیداری اسلامی و با سقوط حکومت‌های تونس، مصر و لیبی، محور محافظه‌کاری عرب تضعیف گردید و هژمونی محور مقاومت بر تحولات منطقه چیره گردید. بنابراین

روشن است که عربستان سعودی جهت توسعه نفوذ خود مایل است که جنبش‌های اسلامی هم‌سو با ایران در منطقه از جمله یمن تا سرحد ممکن تضعیف شوند. به همین دلیل این کشور به لحاظ مالی و فکری حامی گروه‌های سلفی و رادیکال در منطقه خاورمیانه است؛ چراکه به طور سنتی یک بازیگر محافظه‌کار در منطقه است و در رابطه با تحولات بیداری اسلامی در جهان عرب به دنبال حذف تهدیدات و حفظ امنیت خود است (Barzegar, 2012: 3).

محور محافظه کاری به رهبری عربستان سعودی نگران حفظ ثبات سیاسی و امنیت منطقه‌ای است. مهم‌ترین محورهای این رویکرد عبارت‌اند از: حمایت از فعالان سیاسی منطقه که دارای اهداف استراتژیکی مشابه با عربستان و متحدان غربی این کشور هستند؛ حراست از آسیب پذیری امنیت شبه جزیره عربستان به طور خاص و خلیج فارس به طور عام در برابر تهدیدهای داخلی و خارجی بدون نیاز به حمایت نظامی ایالات متحده. مقابله با نفوذ ایران در عراق، لبنان، سوریه، بحرین و یمن و همچنین سایر کشورهای حوزه خلیج فارس و نیز اطمینان از کاهش اختلافات در جهان عرب (Kamrava, 2012: 6). در این راستا این کشور جهت حفظ موازنه و ارتقای جایگاه منطقه‌ای خود چه به لحاظ ایدئولوژیکی و چه ژئوپلیتیکی همواره تلاش می‌نماید تا از طریق فشار بر گروه‌های شیعی در کشورهای همجوار خود نظیر سوریه، عراق، بحرین و یمن موقعیت خود را تثبیت نماید. در عین حال سرایت موج اعتراضی پس از شکل‌گیری بیداری اسلامی به شیعیان ساکن در عربستان، این نگرانی را در اذهان مقامات سعودی ایجاد نموده که ممکن است شیعیان این کشور نیز به عنوان معترضان دولت، تهییج شده و جهت نیل به حقوق و آزادی‌های سیاسی- اجتماعی از دست رفته خود، ساختار سیاسی بحران زده این کشور را به چالش کشانند.

از دغدغه‌های مهم منطقه‌ای مقامات ریاض، فرجام تحولات سیاسی سوریه است. در این بحران، عربستان از گروه‌های سلفی افراطی که معارض حکومت سوریه بوده و خاک این کشور را جولانگاه اعمال خشونت‌آمیز و تروریستی خود نموده‌اند، حمایت

و پشتیبانی می‌نماید. با آغاز بیداری اسلامی، شیپور تغییر رژیم در سوریه توسط ملک عبدالله پادشاه عربستان به صدا درآمد و با جدیت تمام اقدام‌هایی علیه حکومت سوریه به عمل آمده است. سعودی‌ها خواهان سرنگونی بشار اسد هستند و برای توجیه این اقدامشان دلایل ژئوپولیتیکی و ایدئولوژیکی زیادی هم ارائه می‌دهند (نیاکویی و بهمنش، ۱۳۹۱: ۱۲۲-۱۱۸).

عربستان با حمایت از معارضین سوری و ایفای نقش فعال در کنترل و هدایت بحران سوریه سعی دارد نفوذ خود را در این کشور گسترش دهد و با اعمال نفوذ در میان جمعیت سنی و به خصوص سلفی‌ها به آنان کمک کند تا قدرت را در این کشور به دست گیرند. عربستان به شدت نگران نفوذ منطقه‌ای ایران در سوریه است و تلاش می‌کند تا نقش و نفوذ ایران را کاهش دهد. عربستان سعی دارد درگیری در سوریه را به نزاع بین شیعه و سنی تبدیل سازد و از این طریق هژمونی منطقه‌ای خود را تثبیت نماید. رهبران سعودی وانمود می‌نمایند که حمایت از مخالفان بشاراسد وظیفه عربستان است و تصور می‌کنند با معرفی حکومت سوریه به عنوان نماد شیعیان، دولت این کشور را در مقابل سنی‌های سوریه که ۷۰٪ از جمعیت کشور را شکل می‌دهند قرار دهد و بتواند جنگ مذهبی بوجود آورده و خود را از تسری موج اعتراضات به داخل کشور مصون نگه دارد (Altamini, 2012, 8).

مواضع مخالف عربستان سعودی نسبت به سرنگونی و تغییر حکومت بشار اسد تا آنجا مشهود است که دولت سوریه مدعی است که اسنادی وجود دارد که بیانگر آن است که سعودی‌ها در پشت صحنه تحولات اخیر در سوریه اقدامات مخرب بسیاری را انجام داده‌اند. آن چه که اکنون باعث شده تا عربستان سعودی نسبت به بحران سوریه و نقش آفرینی در آن بیش از پیش اهتمام ورزد آن است که سوریه و جمهوری اسلامی ایران یک ائتلاف راهبردی را در جهت حفظ محور مقاومت دنبال می‌کنند. بنابراین تحولات سوریه فرصت مناسبی را برای مقامات ریاض بوجود آورده تا بتوانند پروژه تغییر رژیم در سوریه را بطور جدی دنبال کنند و در همراهی با جبهه غرب، فشارهای بین‌المللی بر سوریه را تا سر حد امکان افزایش دهند

(محمدی، ۱۳۹۲: ۱۸). تلاش و نفوذ عربستان سعودی در اتحادیه عرب نیز موجب گردیده تا طرح اخراج سوریه از این اتحادیه مطرح شود. هدف از اخراج سوریه از اتحادیه عرب، تضعیف موقعیت سوریه و محور مقاومت در منطقه خاورمیانه و در سطح بین‌المللی تقویت مواضع آمریکا و رژیم صهیونیستی جهت پیشبرد اهداف و مطامع مغرضانه آنهاست. در این راستا عربستان سعودی با ارسال مخفیانه تجهیزات نظامی به گروه‌های تروریستی همواره سعی می‌کند تا پروژه حذف کامل حکومت بشاراسد با ایجاد فشار از سوی اتحادیه عرب انجام شود (رضایی، ۱۳۹۱: ۳۳).

ازسویی قدرت‌یابی شیعیان در عراق نیز مزید بر علت شده و سیاست‌گزاران عربستان را وادار به تجدیدنظر درسیاست منطقه‌ای خود نموده است. از دیدگاه مقامات ریاض، این تحولات به تغییراتی در محیط امنیتی پیرامونی عربستان منجر شده و توازن قدرت منطقه‌ای را به زیان این کشور و به سود محور مقاومت رقم زده است. از نگاه سعودی‌ها، قدرت‌یابی گروه‌های شیعی در عراق و کاهش نقش گروه‌های سنی در ساختار سیاسی نوین و رویکرد جدید دولت عراق جهت دولت-ملت سازی دموکراتیک و تکثرگرایانه، این تلقی را در سران عربستان ایجاد کرد که عراق درحال تضعیف پیوند و جدایی با جهان عرب است (اسدی، ۱۳۸۸: ۱۳۲). همچنین تسلط شیعیان بر ساختار سیاسی عراق و همسویی این دولت با ایران این ذهنیت را برای رهبران سعودی ایجاد کرده است که این مسئله زمینه‌های برهم خوردن توازن منطقه‌ای به زیان عربستان سعودی را پدید خواهد آورد (فلاح، ۱۳۹۱: ۲۰۸). از سوی دیگر بیش از چهار میلیون نفر از سکنه شیعه عراق در همجواری با استان‌های شرقی عربستان سعودی که مملو از شیعه است به سر می‌برند. به همین جهت نگرانی اساسی سعودی‌ها در خصوص تحولات عراق با منافع ایدئولوژیک، ژئوپلیتیک و امنیت ملی آنها در ارتباط است. مهم‌تر آنکه بر اساس دکترین مذهبی وهابیت، شیعیان دشمنان اسلام به شمار می‌روند و به همین منظور راهبرد منطقه‌ای عربستان سعودی، تلاش برای بازگرداندن عراق به جبهه عربی-سنی است (هادیان، ۱۳۸۵: ۸۹-۸۶).

مسئله دیگری که مقامات ریاض را به شدت نگران ساخته اکثریت جمعیت شیعه بحرین است. سعودی‌ها همواره شبه جزیره بحرین را جزیی از خاک خود می‌دانند. شروع قیام‌ها و اعتراض‌های مردمی در خاورمیانه عربی و سرایت آن به مردم بحرین، زنگ خطر را برای حاکمان سنت‌گرای منطقه به صدا درآورده و بیش از همه عربستان را نگران ساخته است. به خصوص آن که ترکیب مبارزان بحرینی از شیعیان است و این درحالی است که در استان‌های نفت‌خیز عربستان سعودی، اکثریت جمعیت ناراضی را شیعیان تشکیل می‌دهند (حجت شمامی، ۱۳۹۰: ۳۷-۳۶)؛ این مسأله بیش از پیش زمینه‌های نگرانی سعودی‌ها از تسری جنبش‌های اعتراضی شیعیان بحرین به شیعیان محروم عربستان را فراهم ساخته است. مجموعه تحولات مذکور باعث شده که مقامات سعودی بر این باور قرار گیرند که ایران از ائتلاف شیعی در یمن و جنبش حوثی‌ها حمایت می‌کند. (Burke, 2015: 1)

عربستان سعودی در یمن همواره از سیاست حمایت از گروه‌ها و فرق سنی مذهب که به آسانی نمی‌توانند در مقابل عناصر شیعی نظیر زیدیه مقاومت کنند حمایت می‌کند (Burke, 2012: 10). راهبرد عربستان سعودی در یمن حمایت از بنیادگرایان است؛ امری که به نوبه خود ظهور و پیدایش جنبش حوثی‌ها را در پی داشته است (Popp, 2015: 2). همین امر سبب شده تا یک جریان ایدئولوژیک به نام "زیدیه" که تنها منحصر به یمن نیست در ضدیت با ایدئولوژی وهابیسیم در جنوب عربستان شکل گیرد. سلفی‌های رادیکال سعودی نیز با حضور در یمن در پی نابودی جنبش شیعیان موسوم به زیدیه هستند. از آنجاکه عربستان نمی‌خواهد حضور شیعیان را در مرزهای خود برتابد، چراکه اقلیتی از شیعیان هفت امامی نیز در منطقه نجران عربستان هم مرز با یمن زندگی می‌کنند، بنابراین لابی قدرتمند وهابی‌ها در ساختار حکومتی عربستان دست به کار شده تا دولت صنعا را متقاعد به حمله علیه شیعیان کند. در این راستا عربستان علاوه بر آنکه حاضر به پرداخت هزینه‌های این جنگ فرسایشی شده، در عملیات نظامی نیز مشارکت داشته و تجهیزات متعلق به ارتش سعودی را در اختیار مخالفان حوثی قرار می‌دهد. (Salisbury, 2015: 3-4)

## ۶. همگرایی محور ریاض - واشنگتن - تلاویو

ذخایر عظیم نفتی، تولید فراوان و تلاش برای ثبات قیمت آن و نقش عربستان به عنوان تولید کننده شناور و ثبات دهنده در بازار جهانی نفت، این کشور را به متحدی راهبردی برای ایالات متحده تبدیل کرده است؛ چراکه حفظ امنیت ساختار سیاسی موجود عربستان یکی از اولویت‌های حفظ منافع حیاتی واشنگتن است. البته جایگاه عربستان در جهان عرب و جهان اسلام نیز در رویکرد راهبردی آمریکا نسبت به عربستان بسیار با اهمیت تلقی می‌شود. در همین زمینه "مضاوی الرشید" اندیشمند عربستانی می‌نویسد: "هسته محاسبات استراتژیک واشنگتن و لندن در مورد عربستان سعودی با واقع‌گرایی و عمل‌گرایی بر این نکته تأکید دارد که جایگزینی مناسب برای رژیم سعودی وجود ندارد. منطق سیاست غربی، پشتیبانی پیوسته از نخبگان سعودی و تضمین ثبات آن کشور است" (احمدیان و زارع، ۱۳۹۰: ۹۲). غرب بی‌توجه به شیوه حکمرانی آل سعود، برای حفظ موقعیت ژئواکونومیکی عربستان، ثبات بازار و امنیت انرژی، راهبرد حمایت از ریاض را در دستورکار خود قرار داده است. از این‌رو می‌توان چنین استنباط نمود که در پیشبرد اکثر مقاصد منطقه‌ای عربستان از جمله حمله این کشور به یمن، آمریکا حامی و پشتیبان اصلی سیاست‌های تهاجمی سعودی‌ها است.

عربستان، سردمدار جبهه محافظه کار در منطقه خاورمیانه و جمهوری اسلامی ایران نیز پرچمدار مبارزه با نظام سلطه یعنی آمریکا است. این تعارض سیاسی سبب شده تا نگرانی عربستان از برهم خوردن توازن قوا به نفع ایران و مقاومت اسلامی، یکی از دلایل اصلی حمله به یمن تلقی شود. آل سعود با آگاهی از تقابل جمهوری اسلامی ایران با اسرائیل، در جنگ علیه یمن از تل آویو کمک گرفته است. همکاری میان اسرائیل و عربستان حتی به موضوع هسته‌ای ایران نیز تسری یافته است، به نحوی که روزنامه صهیونیستی "جروزالم پست" در این خصوص نوشته است: "کانال ۲ تلویزیون اسرائیل در گزارشی مدعی شد مقامات عربستان در گفت و گو با همتایان

اروپایی اعلام کرده‌اند که آماده‌اند در تهاجم نظامی اسرائیل به تأسیسات هسته‌ای ایران مشارکت کنند". این روزنامه در ادامه نوشت: "سعودی‌ها در دیدارهای خصوصی با اروپایی‌ها عنوان کرده‌اند که آماده‌اند از طریق اجازه پرواز جنگنده‌های اسرائیلی بر فراز عربستان با اسرائیل در حمله نظامی به ایران همکاری کنند" (پایگاه تحلیلی اخبار: تیر ۱۳۹۴).

یکی دیگر از دلایل افزایش همسویی میان اسرائیل و عربستان در جنگ علیه یمن، این است که ریاض و تل‌آویو، هر دو بر مدار غرب قرار دارند و شرکای اصلی غرب در خاورمیانه محسوب می‌شوند. عربستان به دلیل همسویی با غرب، مجری جنگ‌های نیابتی غرب در خاورمیانه شده است. روابط اسرائیل با کشورهای غربی به خصوص آمریکا نیز از جمله عمیق‌ترین روابط محسوب می‌شود و اختلاف‌های کوتاه مدت نمی‌تواند سبب برهم خوردن این روابط شود. "یاکووه‌اداس"، معاون سابق مدیرکل وزارت خارجه اسرائیل در گزارشی به گرم شدن روابط رژیم صهیونیستی و کشورهای عربی منطقه خلیج فارس پرداخته و نوشته است: "کشورهای عربی منطقه به سبب درکشان از روابط نزدیک اسرائیل با آمریکا به نقش اسرائیل ایمان دارند و معتقدند که برای مقابله با ایران می‌توانند روی کمک اسرائیل حساب کنند" (پایگاه تحلیلی اخبار: تیر ۱۳۹۴).

اسرائیل نیز با هدف تضعیف محور مقاومت، با هماهنگی با ایالات متحده در جنگ عربستان علیه یمن به آل‌سعود کمک می‌کند. همکاری اسرائیل با آل‌سعود در قالب مشارکت جنگنده‌ها و خلبانان اسرائیلی و سرویس‌های اطلاعاتی - امنیتی انجام می‌شود. پایگاه خبری "ویترین تودی" ویژه مسائل نظامی آمریکا در خصوص شرکت جنگنده‌های اسرائیلی در جنگ علیه یمن نوشت: "جنگنده‌های اف ۱۶ سرنگون شده در یمن در ژوئن گذشته متعلق به اسرائیل بود". در حقیقت اسرائیل از همسویی با عربستان در جنگ علیه یمن، دو هدف عمده را دنبال می‌کند: اول، مشروعیت یافتن رژیم اسرائیل در جهان عرب و دوم، تلاش اسرائیل برای تطهیر خود از القاب نظیر رژیم کودک‌کش و جنایتکار؛ چراکه یکی از مهمترین تهدیدات علیه اسرائیل این

است که توسط کشورهای اسلامی به طور رسمی به عنوان یک رژیم مشروع، شناخته نشده است. هرچند میان برخی از کشورهای اسلامی و اسرائیل روابط غیررسمی وجود دارد. امروزه اسرائیل از طریق همکاری با عربستان علیه موضوع هسته‌ای ایران و همکاری رسمی و عملی در جنگ علیه یمن، درصدد کسب مشروعیت است) پایگاه تحلیلی اخبار: تیر ۱۳۹۴). بنابراین می‌توان دریافت نمود که حمله عربستان سعودی به یمن با همراهی و مشاوره قدرت‌هایی نظیر آمریکا و رژیم غاصب اسرائیل که همواره در منطقه خاورمیانه سیاست مداخله گرایانه را دنبال کرده‌اند صورت می‌گیرد. همراهی آمریکا و رژیم صهیونیستی با عربستان را می‌توان نوعی موازنه‌سازی محافظه کارانه در مقابل محور مقاومت تفسیر نمود.

### نتیجه گیری

با گسترش موج بیداری اسلامی و تشدید دامنه اعتراضات در کشورهای دارای نظام دیکتاتوری عربی منطقه خاورمیانه، عربستان نیز از جمله کشورهایی است که با داشتن یک نظام سیاسی بسته و متصلب از حیث تسری این خیزش مردمی به کشورش مصون نماند. به ویژه آنکه نظام سیاسی بسته این کشور پس از مرگ ملک عبدالله دستخوش تغییرات عدیده‌ای گردیده و عزل و نصب‌های شتابزده در ساختار سیاسی این کشور، بحران مشروعیت را معنا می‌بخشد. از سوی دیگر وجود اقلیت شیعیان محروم از حقوق قانونی خود به عنوان یک چالش اساسی در بدنه سامان سیاسی-اجتماعی این کشور کاملاً مشهود بوده و نیز عربستان سعودی از گسترش بیداری اسلامی و بخصوص تثبیت موقعیت شیعیان در منطقه خاورمیانه عربی بسیار احساس خطر می‌کند؛ چراکه تثبیت دولت شیعی عراق به رغم فشارهای گسترده داخلی و بین‌المللی، پایداری و مقاومت ایران در برابر قدرت‌های فرامنطقه‌ای و اسرائیل و پذیرش ارزش‌ها و هنجارهای برآمده از انقلاب اسلامی ایران به خصوص در جهان تشیع، موجب تشدید حساسیت عربستان سعودی به عنوان یک رژیم محافظه کار نسبت به مسائل منطقه و نیز حفظ موجودیت و بقای خود شده است.



مجموعه این مسائل به همراه ارتقای جایگاه منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران پس از دستیابی به یک توافق جامع هسته‌ای با مجموعه کشورهای موسوم به گروه ۵+۱ و همچنین لغو تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران و خروج ایران از انزوای بین‌المللی با استفاده از تحرکات دیپلماتیک و حضور قوی و فعال در مجامع حقوقی و سیاسی جهانی، این تلقی را در فضای ذهنی رهبران سعودی به وجود آورده که برای تغییر نگاه کشورهای جهان به چالش‌های ایجاد شده در داخل این کشور، تهاجم نظامی به یمن، مهم‌ترین گزینه موجود است تا از قبل این مسئله، بحران‌های ایجاد شده در درون را به سوی خارج، فرافکنی کرده و جایگاه هویتی و ژئوپلیتیکی خود را در منطقه بازسازی نموده و ارتقا بخشد. چراکه تداوم بحران مشروعیت نظام سیاسی عربستان سعودی باعث گردیده تا جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک نظام مبتنی بر مردم سالاری دینی و الگو در میان شیعیان منطقه از اعتبار بیشتری در سطح منطقه برخوردار گردیده و تکیه گاه استواری در محور مقاومت برای شیعیان منطقه از جمله حزب الله لبنان، عراق، بحرین و یمن باشد. به خصوص توفیق جمهوری اسلامی ایران در حل و فصل مناقشه هسته‌ای و دستیابی به یک توافق جامع با مجموعه کشورهای موسوم به گروه ۵+۱ و نیز تلاش وافر جمهوری اسلامی ایران در جهت رفع و لغو تحریم‌ها از طریق به کارگیری دیپلماسی اعتدال و فعال در عرصه بین‌المللی، رهبران سعودی را به ایجاد موازنه در مقابل نقش‌یابی جمهوری اسلامی ایران در منطقه خاورمیانه وادار نموده است. هرچند حمله عربستان سعودی به یمن که نمود بارز این موازنه‌سازی می‌باشد، ریشه در اختلافات تاریخی داشته و در دهه‌های گذشته در پاره‌ای از اوقات، دو کشور بر سر مسائل مرزی، یکسری مناقشات ژئوپلیتیکی به صورت موقت را تجربه نموده‌اند، اما تهاجم نظامی عربستان به یمن رسماً در مارس ۲۰۱۵ آغاز گردید. در مجموع بایستی اذعان نمود از آنجا که مقامات سعودی نمی‌خواهند موازنه قوا در منطقه به سود دیگر رقبا همچون ایران تغییر یابد، سعی بر آن دارند تا از قبل حمله به یمن چند هدف مهم را محقق سازند: نخست، انکار، امحاء و نابودی کامل جنبش سیاسی حوثی در یمن. دوم، روی

کارآوردن یک دولت دست نشانده مطیع که حافظ منافع راهبردی عربستان در خلیج عدن و تنگه باب‌المنذب باشد. سوم، ایجاد ارباب و وحشت در میان دیگر گروه‌ها و فرق شیعی منطقه از جمله بحرین و عراق و حزب الله لبنان. چهارم، ایجاد ائتلاف منطقه‌ای با هدف هویت بخشی مجدد به شورای همکاری خلیج فارس. امری که در نهایت این کشور را برای خروج از بحران ساختار سیاسی به همسویی استراتژیک با آمریکا و اسرائیل کشانیده است.

## منابع

## الف. فارسی

- احمدیان، ح و محمد زارع. ۱۳۹۰. «استراتژی عربستان سعودی در برابر خیزش‌های جهان عرب». فصلنامه رهنما سیاست‌گذاری، ۲. (۲): ۷۵-۸۹.
- اسدی، ع. ۱۳۸۸. «سیاست منطقه‌ای عربستان سعودی و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران». فصلنامه سیاست دفاعی. (۶۸): ۱۵۳-۱۲۱.
- احمدیان، ح. ۱۳۹۰. «عربستان سعودی و قیام ملت‌های عرب؛ رویکردها و چالش‌ها». فصلنامه روابط خارجی، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی.
- جعفری ولدانی، ا. ۱۳۸۸. «عربستان و رویای تسلط بر یمن». فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، (۱۷): ۳۷-۶۷.
- جعفری ولدانی، ا. ۱۳۷۲. «عربستان: نگاه به یمن». فصلنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، (۶۹) و (۷۰): ۵۶-۴۸.
- حجت شمامی، ر. ۱۳۹۰. «هراس آمریکا و عربستان از قیام شیعیان بحرین». ماهنامه پیام انقلاب، (۴۶): ۳۷-۳۶.
- دوئرتی، ج و رابرت فالتزگراف. ۱۳۸۴. نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل. مترجمین: وحید بزرگی و علیرضا طیب. تهران: نشر قومس. ۸۷۸ ص.
- رضایی، ح. ۱۳۹۱. «سناریوسازی اتحادیه عرب علیه سوریه»، ماهنامه پیام انقلاب، (۵۷): ۳۳.

- رضوانی فر، ا. ۱۳۹۲. «چالش‌های سیاسی - اجتماعی عربستان در پرتو بیداری اسلامی». فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، ۱. (۹): ۱۶۸-۱۲۵.
- رویوران، ح. ۱۳۹۴. «تجاوز نظامی عربستان سعودی به یمن؛ ریشه‌ها و پیامدها». ماهنامه فرهنگ اسلامی. (۲۹): ۶۸-۵۰.
- سیف زاده، ح. ۱۳۸۵. اصول روابط بین‌الملل الف و ب. تهران: نشر میزان، ۳۹۲ ص.
- طاهایی، ع. ۱۳۸۸. «نقشه سعودی‌ها برای یمن». ماهنامه پیام انقلاب. (۲۹): ۱۰-۸.
- عطایی، ف و محمد منصوری مقدم. ۱۳۹۱. «تبارشناسی سیاست خارجی عربستان سعودی: راهبردی واقع‌گرایانه بر بستری هویتی». فصلنامه روابط خارجی. ۵. (۱): ۹۹-۷۷.
- عطارزاده، م. ۱۳۸۰. «یمن و چالش با عربستان اعمال حاکمیت ملی، ابزار هویت مستقل». فصلنامه مطالعات خاورمیانه. (۲۵): ۳۱۶-۳۰۲.
- فلاح، ر. ۱۳۹۱. «برآورد محیط سیاسی شیعیان عراق». فصلنامه پانزده خرداد. ۳. (۳۴): صص ۲۱۷-۱۹۳.
- قادری‌کنگاور، ر و مهرداد کریمی‌پور. ۱۳۹۱. «تأثیر چالش‌های جانشینی بر ثبات نظام سیاسی». فصلنامه علوم سیاسی. ۱۵. (۶۰): ۱۸۶-۱۶۳.
- قاسمی، ف. ۱۳۹۰. نظریه‌های روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای. تهران: نشر میزان، ۲۱۵ ص.
- کوهکن، ع و فرخنده نزاکتی. ۱۳۹۳. «دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی عربستان». فصلنامه سیاست جهانی. ۳. (۳): ۲۳۴-۲۰۵.
- گلدبرگ، ی و محمدحسین رفیعی. ۱۳۸۹. «شیعیان اقلیت مهجور عربستان سعودی». فصلنامه پیام بهارستان. ۲. (۲): ۶۶۴-۴۵۱.
- متقی، ا. ۱۳۹۴. «واکوی زمینه‌های ناسازواری در روابط ایران و عربستان بر پایه نظریه سازه‌انگاری». فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست. ۲. (۱۲): ۱۶۱-۱۴۱.
- مارتین، ل. ۱۳۸۹. چهره جدید امنیت خاورمیانه. ترجمه: قدیر نصری. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق. پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۴۳۶ ص.
- محمدی، م. ۱۳۹۲. «تلاش عربستان برای تغییر رژیم سوریه». ماهنامه پیام انقلاب، (۷۶): ۱۹-۱۸.
- نیاکویی، ا و حسین بهمنش. ۱۳۹۱. «بازیگران معارض در بحران سوریه: اهداف و رویکردها». فصلنامه روابط خارجی. ۴. (۴): ۱۳۶-۹۷.
- هادیان، ح. ۱۳۸۵. «کاوشی در روابط ایران و عربستان سعودی». فصلنامه راهبرد، (۳۹): ۷۹-۹۶.

- Al-Tamini, N. 2012. "China-Saudi Arabia Relations". Durham Research Online. June. PP. 1-24. Available at: <<http://dro.dur.ac.uk>>.
- Al-Dawsari, N. 2013. "Tribal Governance and Stability in Yemen". Middle East Institute. pp. 1-26.
- Barzegar, K. 2012. "The Arab Spring and the Balance of Power in the Middle East". Belfer Center for Science and International Affairs, Harvard Kennedy School. October 30.
- Burke, E. 2012. "One Blood and one Destiny? Yemen's Relation with the Gulf Cooperation Council". Foreign Policy Research Fellow The Center for European Reform. No. 23. pp. 1-38.
- Burke, E. 2015. "Saudi Arabia Big Mistake in Yemen". Open Democracy, Free Thinking for The World. Vol. 30. No. 3. pp. 1-2.
- Cordesman, A. 2015. "America, Saudi Arabia, and the Strategic Importance of Yemen". The Center for Strategic and International Studies. Mar 26. 2015.
- Day, S. 2010. "The Political Challenge of Yemen's Southern Movement". Middle East Program. No. 108. pp. 1-21.
- Energy Information Administration (EIA), 2014. "Country Analysis Brief: Saudi Arabia". Available at: <<http://www.eia.doe.gov>>.
- Energy Information Administration (EIA). 2010. "Saudi Arabia Profile". Available at: <http://www.eia.doe.gov>
- Hwang, J. 2003. "Retining The East Asian Balance of Power". Publisher: World Affairs. Vol. 166. No. 2. pp. 95-109.
- Hegghammer, T & Stephan Lacroix. 2007. "Rejectionist Islam in Saudi Arabia: The Story of Juhayman Al-Utaybi Revisited". International Journal Middle East Studies. No. 39. pp. 103-122.
- Kamrava, M. 2012. "Mediation and Saudi Foreign Policy". October. Available at: <<http://explore.georgetown.edu>>.
- Kang, D. 2007. "The Balance of Power and State Interests in International Relations: South Korea between China and the US". East Asia Institute. No. 5. pp. 1-43.
- Kocharyan, A & Devotta. 2005. "Balancing between great powers in the 21st century". Hartwick College. pp. 1-90.
- Kingsbury, B. 2002. "Legal Positivism as Normative Politics: International Society, Balance of Power and Lassa Oppenheim's Positive International Law". E.J.I.L. Vol. 13. No. 2. pp. 401-436.

- Louis, A. 2015. "Yemen at War". Crisis Group Middle East Briefing. No. 45. pp.1-11.
- Nasser, R & Musarat Amin. 2011. "Balance of Power: A theoretical explanation and its Relevance in contemporary Era". Berkely Journal of Social Sciences. Vol.1.No.10.pp.1-16.
- Noll, J & Stephan Roll. 2015. "From Yemen War to Joint Army". German Institute for International and Security Affairs. pp.1-4.
- Ouda, O. 2013. "Water Demand Versus Supply in Saudi Arabia: Current and Future Challenges". International Journal of Water Resources Development. Vol. 30. No. 2, pp.335-344.
- Popp, R. 2015. "War in Yemen: Revolution and squid Intervention". Center for Security Studies.No.175.pp.1-4.
- Ross, R. 2006. "Balance of Power Politics and the Rise of China: Accommodation and Balancing in East Asia". Security Studies.Vol.15.No.3.pp.185-239.
- Salisbury, p. 2015. "Yemen and the Saudi-Iranian Cold War". The Royal Institute of International Affairs. pp.1-14.
- Saif, A. 2015. "Yemen in Crisis: What Role for the EU?". European Parliament, Policy Department. Pp.1-14.
- Stenslie, S. 2013. "Not too Strong, Not too Weak: Saudi Arabia's Policy Towards Yemen". Publisher: NOREF center. pp.1-3.
- Tziampiris, A. 2015. "Balance of Power and Soft Balancing". Springer International Publishing Switzerland. pp.21-31.
- Walt, S. 1985. "Alliance Formation and the Balance of World Power". International security. Vol.9.No.4.pp.3-43.
- Yilmaz, S. 2010. "State, Power and Hegemony". International Journal of Business and Social Science. Vol. 1.No.3.pp.95-109.